

منشاء هنر از منظر صدرالمتألهین

حسین هاشم نژاد^۱

استادیار گروه معارف دانشگاه تهران

(ص ۱۰۹ تا ص ۱۲۶)

تاریخ دریافت مقاله ۹۵/۲/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۶/۳۱

چکیده

صدرالمتألهین بیش از سایر فیلسوفان مسلمان به بحث و نظر از منشأ هنر و آفرینش هنری می‌پردازد. به نزد او، خلیفه الهی بودن انسان، عرضه شدن هنرها به انسانها در عوالم و نشئه‌های پیشین آفرینش، الهام، گرایش‌های غریزی بویژه میل به عرضه و به نمایش گذاشتن آثار و خلاقیت‌ها، میل به اتمام و اِکمال آثار و آفرینش‌ها، میل به تزیین و زیباسازی آثار و تجلیات طائر قدسی از جمله منشاء‌های هنر است. این مقاله می‌کوشد با تکیه بر اشارات پراکنده صدرای در مواضع مختلف او، به بازسازی نظریه او در باب منشأ آفرینش هنری بپردازد که در این میان مفهوم محوری خیال است و منشأ قریب همه آثار هنری محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که بر اساس علم النفس صدرایی دو قوه خیال و متخیله نقش اساسی در آفرینش هنری دارند. قوایی که در پیوند با دریافت خاص از انفصال صور خیالی قرار داشته و دیدگاه متمایز او را از ابن‌سینا شکل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: هنر، منشأ هنر، صدرا، خیال

۱. مقدمه

هنر همیشه مهم بوده است، اما در دوره معاصر اهمیت ویژه پیدا کرده است. همینک اکثر افراد ساعت‌های متمادی از شبانه روز خود را پای رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی دنیای مجازی سپری می‌کنند که شالوده آنها هنر است. همزمان با گسترش نفوذ هنر در زندگی آدمیان؛ مباحث نظری پیرامون هنر هم گسترش کمی و کیفی یافته است. یکی از این مباحث، بحث منشأ هنر است. از زمان سقراط و افلاطون پیرامون بحث منشأ هنر نظریه پردازی شده است، ولی ما شاهد اوج نظریه پردازی در باب منشأ هنر در قرن نوزدهم، بیستم و دوره معاصر هستیم. در فلسفه اسلامی بصورت مشخص، عنوان‌دار و متمایز به این بحث پرداخته نشده است. اما لابلائی متون فلسفه اسلامی، مطالبی یافت می‌شود که ذیل این مبحث می‌گنجند. می‌توان با تحلیل و تبیین آنها، دیدگاه فلاسفه اسلامی را در این زمینه استخراج و استنباط کرد و به حالت بالفعل و قابل عرضه در عرصه‌های جهانی درآورد.

در بین فلاسفه اسلامی و حتی می‌توان ادعا کرد در بین همه فلاسفه مشهور جهان، حتی متفکران عرصه زیباشناسی، بیشتر از همه صدرالمتألهین منشأ‌های متعدد و ژرف برای هنر مطرح کرده است (البته بدون عنوان و سرفصل). با این وجود اسمی از ایشان در محافل آکادمیک یا لابلائی پژوهش‌های مربوط به این بحث، در میان نیست. چه بسا متفکری گمنام با یک نظریه ضعیف و رذ شده در این زمینه شهره آفاق شده است. اما خبری از دیدگاه‌های صدرا در این زمینه نیست. (چرا؟)

پژوهش حاضر به واکاوی، تحلیل و تبیین دیدگاه‌های صدرا در زمینه منشأ هنر می‌پردازد و تلاش می‌کند دیدگاه‌های ایشان را به شکل یک نظریه قابل ارائه در محافل جهانی فلسفه در بیاورد. بنابراین چيستی دیدگاه صدرا در باره منشأ هنر مسأله اصلی این پژوهش است. تا آنجا که ما بررسی کردیم تا به حال کتابی و مقاله‌ای در این زمینه منتشر نشده است. هدف این است که دیدگاه‌های متفاوت، متعالی، ویژه، بدیع و در عین حال ژرف صدرا در باب منشأ هنر به سمع و نظر اهل فلسفه برسد و از نظریات ایشان در این زمینه غربت زدایی شود تا از حالت مهجوریت و گمنامی بیرون بیایند.

۲. منشأ هنر در آثار صدرالمتألهین

چنانچه ذکر شد صدرالمتألهین مبسوط‌تر از دیگر فلاسفه در باره منشأ هنر سخن گفته است. منشأ‌های متعددی در آثار صدرالمتألهین برای هنر ذکر شده است که با هم

تقابل ندارند، بلکه در طول هم هستند. این مجموعه منشاءها برای هنر می‌تواند در قالب منشأ قریب، متوسط و بعید (که خود منشأ متوسط هم می‌تواند متعدد باشد)، سامان دهی شود. چنانچه وجود معلول‌های طبیعی با چندین مبداء واسطه، به مبادی عالییه و در نهایت به مبداء اعلی ختم می‌شوند. در آثار صدرالمتألهین منشأهای زیر برای هنر مطرح شده است.

۳. جانشین حق تعالی بودن

طبق یکی از دیدگاه‌های صدرالمتألهین انسان خلیفه خداوند است.^۱ (صدر، ۱۳۸۲: ۱۷۶) ا و حامل روح خدایی است. بر این اساس بر خلاف بقیه موجودات، انسان می‌تواند به بسیاری از صفات الهی آراسته شود و مظهر آنها باشد.^۲ (صدر، ۱۹: ۱۳۶۳) انسان می‌تواند به صفت علیم بودن، کریم بودن، جواد بودن، غفور بودن، ستار العیوب بودن و برخی دیگر از صفات و اسماء الهی آراسته شود و انسانی که از همه انسانها بیشتر به صفات الهی آراسته است، انسان کامل و خلیفه تام حق تعالی است. از جمله صفات حق تعالی صفات خالقیّت، احسن الخالقیّت است. انسان می‌تواند به این صفات در حد ظرفیت خود آراسته شود و مظهر آنها باشد. اما غیر از انسان، سایر مخلوقات این جهانی در حد بسیار محدود می‌توانند چنین باشند، خالق بودن انسان با خالق بودن سایر حیوانات قابل مقایسه نیست. از این رو انسان تمدن ساز است. در همین راستا انسان می‌تواند مظهر صفت «احسن الخالقین» شود. اولاً نسبت به سایر جانداران، ثانیاً در بین خود جامعه انسانی یعنی انسانی نسبت به انسانی دیگر.

بنابراین حامل روح خدایی بودن و مظهر صفات «خالقیّت» و «احسن الخالقیّت» بودن، منشأ همه هنرهاست. به این مطلب در آثار صدرالمتألهین تصریح شده است:

«و کذلک کل واحد من أفراد البشر ناقصاً أو كاملاً کان، له نصیب من الخلافة بقدر حصه إنسانیة، لقوله تعالی: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكَمُ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» مُشِيرًا إِلَى أَنْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ أَفْضَلِ الْبَشَرِ وَأَرَادَ لَهُمْ خَلِيفَةً مِنْ خَلْفَائِهِ فِي أَرْضِ الدُّنْيَا، فَالْأَفْضَلُ مَظَاهِرُ جَمَالِ صِفَاتِهِ تَعَالَى فِي مَرَاةِ أَخْلَاقِهِمُ الرِّبَانِيَّةِ،...، وَ الْأَرَادِلُ يَظْهَرُونَ جَمَالَ صِنَائِعِهِ وَ كَمَالَ بَدَائِعِهِ

^۱ «قال الله تعالی: [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً] وَ الْخَلِيفَةُ نَائِبٌ لِلْمُسْتَخْلَفِ يَفْعَلُ مَا يَفْعَلُهُ لَكِنْ عَلَى وَجْهِ أَعْضَفٍ وَ

إِلَّا لَمْ يَكُنْ خَلِيفَةً» (صدر، ۱۳۸۲: ۱۷۶)

^۲ «وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ مَرَاةٌ تَظْهَرُ فِيهِ الْأَسْمَاءُ» (صدر، ۱۳۶۳: ۱۹)

فی مرآة حرفهم و صنائعهم، و من خلافتهم أن الله استخلفهم فی خلق كثير من الأشياء كالخبز و الخياطة و البناء و نحوها، فإنه تعالى یخلق الحنطة بالاستقلال و الإنسان بخلافته یطحنها و یعجنها و یخبزها، و کالتوب فإنه تعالى یخلق القطن و الإنسان یغزله و ینسج منه الثوب بالخلافة و علی هذا قیاس فی سائر الصنائع الجزئیة و الحرف» (صدر، ۱۳۶۰: ۱۱۰) و این چنین هر یک از افراد بشر چه ناقص و چه کامل، بهره‌ای از جانشینی به اندازه‌ای که از انسانیت برخوردارند، دارند. به دلیل این سخن حق تعالی که فرمودند: «او خدایی است که شما را بر روی زمین جانشین قرار داد» که اشاره دارد به اینکه هر یک از آحاد بشر چه انسانهای والا و چه انسانهای پایین مرتبه، جانشینی از جانشینان حق تعالی بر روی زمین هستند. انسانهای والا با اخلاق ربّانی خود مظاهر صفات زیبایی حق تعالی هستند... و انسانهای متعارف با به نمایش گذاشتن زیبایی صنع و آفرینش حق تعالی در آینه حرفه‌ها و هنرهای خود خلیفه حق تعالی هستند. از جمله جانشینی آنها برای حق تعالی، جانشینی آنها در آفرینش تولیدات گوناگون است؛ از تولید نان گرفته تا خیاطی و بنّایی و شبیه این امور. حق تعالی گندم را با استقلال می-آفریند، آنگاه انسان بسبب همان جانشینی، آن را آرد کرده، خمیر می‌کند و نان می‌پزد و به همین سیاق در سایر هنرهای جزئی و مشاغل.

۴. انتخاب و گزینش در عوالم پیشین

منشأ دیگر در آثار صدرالمتألهین برای هنرها که در طول منشأ قبلی قرار دارد. نوعی منشأ فطری است. با این بیان که انسانها قبل از این وجود دنیوی، در عوالم دیگر به نحوی وجود داشته‌اند. چنانچه در بحث پیمان فطری ذیل آیه شریفه «...الست برّکم؟ قالوا: بلی»^۱ مورد بحث واقع می‌شود. در چنین مرحله‌ای از وجود، به هر انسانی، حرفه و هنری عرضه شده است که هر فرد با توجه به شاکله وجودی خود، دست به انتخاب زده است. بعد از وجود یافتن در نشئه دنیا، همان استعداد، مقدّر و مکنون ظهور یافته و به شکل صنایع و هنرها بروز می‌کند.^۲

^۱ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف، آیه ۱۷۷)

^۲ مومنان گویند کأثار بهشت
نغر گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لحن ها بشنوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب گل شکی
یادمان آید از آنها اندکی (مولوی، مثنوی معنوی)

«ألم تسمع في بعض الأخبار أن الله عزّ وجل خلق الصنائع و عرضها على بنى آدم قبل أن يخلقهم هذا الوجود الدنيوي في بعض مواطن الغيوب، فاختر كل لنفسه صناعة، فلما أوجدهم أوجدهم على ما اختاروه لأنفسهم» (صدرا، ۱۳۶۳، ۲۰۱) «آیا در برخی روایات نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ هنرها را آفرید و آنها را پیش از آفرینش این جهانی انسانها در برخی وطن‌های غیبی [مثل عالم ذر]، به بنی‌آدم عرضه کرد. هر شخصی هنری و حرفه‌ای را انتخاب کرد. هنگام آفرینش این جهانی انسانها، هر شخصی را طبق آنچه در آن نشئه برای خود انتخاب کرده بود، آفرید»

۵. الهام

سومین منشأ برای هنرها از منظر صدرا الهام است. به این معنا که همه صنایع اعم از لطیفه یا غیر لطیفه، نخستین بار از طریق الهام به بندگان خاص القاء شده‌اند و همین منشأ و سرآغاز هنرهاست. بنابراین حدوث هنرها با وحی و الهام است، اما بقای آنها با تعلیم، تعلّم و اکتساب. این دیدگاه قابل جمع با دیدگاه پیشین است. با این بیان که زمینه و قابلیت هنرها در روح انسانها به ودیعت نهاده شده، بعد از نشو و نما و رشد در این عالم مادی، با وحی و الهام و سپس با تعلیم و تعلّم آن نهاده‌ها بالفعل می‌شوند و ظهور و بروز پیدا می‌کنند.

«وكذلك الصنائع و الحرف تحصل أولاً من طريق الإلهام ثم تستفاد و تتعلم» (صدرا، ۱۳۶۳: ۲۰۱)

۶. امیال غریزی

همچنین پدیدآورندگان آثار هنری، یک سلسله امیال غریزی دارند که منشاء پیدایش هنرها هستند.

۶-۱- میل به عرضه و نمایش هنرها

انسانها به طور غریزی دوست دارند خلاقیت و آثار آنها دیده شود و در منظر و مرءای دیگران واقع شود. همین میل باعث پیدایش آثار هنری است.

۶-۲- میل به تکمیل و اتمام

گویا انسان دوست ندارد یک چیزی را که می‌آفریند ناقص رها کند. این سخن صدرا سخن بدیع یا حداقل کمتر شنیده شده‌ای است. آیا میل به اکمال و اتمام آثار در نهاد

انسان، میلی مستقلی است؟ یا فرعی و تابعی از امیال دیگر است؟ پاسخ به این پرسش‌ها در قلمرو اهداف این نوشتار نیست و در علم النفس و روانشناسی بایستی بررسی شود. به هر تقدیر از نظر صدرا در انسان میل به تکمیل و اتمام آثار وجودی نهفته است و همین میل به همراه امیال دیگر منشاء آثار هنری است.

۶-۳- میل به زیباسازی و تزئین

اگر خالقیت و خلاقیت یک میل در نهاد انسان باشد، میل به زیباسازی آن و تزئین آن، میل دیگر یا میل مکملی است که انسان را مظهر اسم احسن الخالقین حق تعالی می‌کند. به محض اینکه انسانها نیازهای اولیه خود را حتی در حداقل کمیت فراهم می‌کنند، به فکر تزئین و زیباسازی آن می‌افتند. این حقیقت را با نیم‌نگاهی به محیط پیرامون خود می‌توانیم مشاهده کنیم. بخش قابل توجهی از هزینه ساختمان سازی صرف نمای آن می‌شود. طراحی ظاهر ماشین‌ها بودجه و وقت زیادی از طراحان می‌گیرد. و...؛ به هر حال در آثار صدرا این سه میل در کنار هم به عنوان منشاء و مبدء آثار هنری معرفی شده‌اند.

«ومنها (اقسام العشق) محبة الصنّاع فی إظهار صنائعهم و حرصهم علی تتمیمها و شوقهم إلی تحسینها و تزئینها كأنه شیء غریزی لهم» (صدرا، ۱۴۱۰هـ، ۱۴۴/۷) «از جمله‌ی عشق‌ها عشق هنرمندان در نمایش هنرهای خود و حرص آنها برای اتمام آثار خود و شوق آنها جهت زیباسازی و تزئین آثار خود است که گویا یک چیز غریزی برای آنهاست»

۷. طائر قدسی

یکی از اصول مشترک وحی، فلسفه و عرفان، وجود مبادی عالیه است که به تدبیر امور انسانها، بلکه به تدبیر امور کل عالم می‌پردازند.^۱ این وجودهای متعالی در هر کدام از این

^۱. «الأول تعالی فهو و إن كان هو الفیاض المطلق و الجواد الحق علی كل قابل لفیض الوجود إلا أن فی كل نوع من أنواع الكائنات لا بد من واسطة تناسبه من الصور المجردة و الجواهر العقلیة و هم الملائكة المقربون المسمون عند الأوائل بأرباب الأنواع... لا شك أن ألیقها و أنسبها فی أن یعتنی تكمیل النفوس الإنسانیة- هو أبوها القدسی و مثالها العقلی المسمى بلسان الشرع جبرئیل روح القدس و فی ملء الفرس كان یسمى روانبخش و فی كثير من الآیات القرآنیة تصریح بأن هذه المعارف فی الناس و فی الأنبیاء ع یحصل بتعلیم الملك و إلهامه كقوله تعالی غَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى و قوله قَالَ نَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (صدرا ۱۴۱۰، ۱۴۴/۹)

بسترهای معرفتی، اسامی خاص خودشان را دارند. همانند عقول، ارباب الانواع، روح القدس، کلمه الله، روح اعظم، عنقا، طائر قدسی و... در این راستا صدرالمتألهین به همراه عرفا^۱ معتقد است «کلمه الله العلیا» اسم یک ملک روحانی و طائر قدسی است که منشاء هنرهاست.

هذا الملك الروحانی المسمی عند العرفاء بالعنقاء علی سبیل الرمز، محقق الوجود عند العرفاء، لایشکون فی وجوده کما لایشکون فی وجود البیضائی و هو طائر قدسی مکانه جبل قاف، صغیره یوقظ الراقدین فی مرقد الظلمات، و صوته تنبیه الغافلین عند تذکیر الآیات... ظهرت منه الألوان فی ذوات الألوان، و هو مما لا لون له فی نفسه، و من فهم لسانه يفهم جميع ألسنة الطيور، و يعرف کل الحقائق و الأسرار... العلوم کلها و الصنائع مأخوذة مستخرجة من صغیره، و النغمات اللذیذة و الأغانی العجیبة و الأرغنونات المطربة و غیرها مستنبطة من أصوات هذا الطیر الشریف الذات المبارک الاسم... و له أسماء کثیرة و من جملة أسمائه، کلمة الله العلیا (صدرالمتألهین: ۱۳۸۰: ۳۵۹ و ۱۴۱۰: ۱۴۴/۹)

این فرشته روحانی که در نزد عرفا از باب نامگذاری رمزی، عنقا نامیده می‌شود. وجودش در نزد عارفان پذیرفته شده است. در وجود آن تردید نمی‌کنند. چنانچه تردید نمی‌کنند در وجود فرشته‌ای سپید که پرنده‌ای قدسی است، کوه قاف مکان اوست، بانگ او خواب رفتگان دیار تاریکی را بیدار می‌کند. صدای او، (هنگام ذکر آیات) اهل غفلت را متنبه می‌کند، همه اشیاء رنگین، رنگشان از اوست. در حالی که خودش هیچ رنگی ندارد. هرکسی زبان آن طائر قدسی را آشنا باشد، زبان همه پرندگان را می‌داند و به همه حقایق و اسرار آگاهی خواهد داشت. همه دانش‌ها و هنرها از نوای او گرفته شده و استخراج شده‌اند، همه نغمه‌های دلنشین، ترانه‌های شگفت، آهنگ‌های طرب انگیز از صدای این پرنده‌ی دارای گوهر شریف و اسم مبارک، استنباط شده‌اند. این طائر قدسی نام‌های زیادی دارد که از جمله آنها «کلمه الله العلیا» است.

بنابراین طبق این دیدگاه مقبول در نزد صدرالمتألهین، منشأ همه هنرها مبادی عالیه هستند. هر هنری که در عالم انسانی یافت می‌شود به ویژه موسیقی‌ها، ترانه‌ها و نغمه‌ها، پرتوهایی از جلوه‌گری وجودهای متعالی‌اند.

^۱. هست ما را پادشاهی بیخلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام آن سیمرغ و سلطان طیور او بما نزدیک و ما زو دور دور (عطار نیشابوری)

۸. خیال منشاء قریب هنرها

به نظر صدرالمتألهین منشأ قریب هنرها، قوه خیال و صور خیالی است. چنان‌که در فلسفه اسلامی برای اعمال اختیاری انسان سه مبدء قائل هستند. یعنی مبدء نزدیک (قوه محرکه اعضاء و جوارح) مبدء میانه (قوه شوقیه) مبدء بعید (خیال یا فکر) (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲۸۵)، برای هنر هم می‌توان مبادی سه‌گانه در نظر گرفت. در این راستا منشأ قریب بودن خیال برای هنر دیدگاهی صائب و حق است. چون در هر اثر هنری نقش خیال و قوه خیال به وضوح دیده می‌شود. شعر که از شاخص‌ترین شاخه‌های هنر است، به سخن مخیل تعریف شده است، خیال شالوده داستان و نمایشنامه است. تخیل نقش پررنگی در همه فیلم‌ها و تئاترها دارد. حضور خیال در نقاشی یکسان نیست. در برخی سبک‌ها، خیال بنیاد و تار و پود تابلوهای نقاشی را تشکیل می‌دهد. در برخی سبک‌ها حضور خیال کم‌رنگ می‌شود و همین‌طور سایر شاخه‌های هنر، آمیخته با خیال‌اند. پس خیال در پدید آمدن اثر هنری نقش محوری دارد. صدرالمتألهین در بخش‌های گوناگون از آثارش به این مسأله پرداخته است.

«فالصانع یخترع فی صقع من خیاله صوراً الصناعه بلاحرکه و تعب و إعیاء، ثم یتبع صورته التی فی صقع خیاله الصور التی هی فی الموضوع الجسمانی»
(صدر، ۱۳۸۰: ۴۴۰)

«هنرمند در عمق خیالش صورت هنری را بدون حرکت و تحمل رنج و سختی می‌آفریند، آنگاه صورت‌های عینیت یافته در موضوعات جسمانی خارجی را طبق آن صورت خیالی می‌آفریند»

بنابراین خیال به عنوان منشأ قریب در پیدایش هر اثر هنری حضور دارد و این سخن حق و قابل دفاعی است که هم با روش استقرایی تجربی و هم روش عقلی می‌توان به صحت آن پی برد. با توجه به اهمیت خیال و تخیل به عنوان منشأ قریب هنر، ضروری است (در این نوشتار که منحصراً به بحث منشأ هنر از منظر صدرالمتألهین می‌پردازد)، مبسوط‌تر مطرح شود.

۹. ساحت‌های مختلف در بحث خیال

مباحث مطرح شده در باره خیال در آثار صدرالمتألهین، حداقل در سه ساحت قابل طرح و بررسی هستند:

۱. واژه شناسی خیال
۲. روانشناسی فلسفی خیال (خیال از منظر علم النفس)
۳. وجود شناسی خیال (هستی شناسی یا انتولوژی خیال)

۱۰. واژه شناسی خیال

این واژه معمولاً عامه مردم را به یاد امور موهوم و غیر واقعی می‌اندازد در حالی که در نزد حکیمان چنین نیست. واژه «خیال» از کلمات عربی است که در زبان فارسی هم شایع شده است. بنابراین معنای اصلی آن را بایستی از لغتنامه‌های کهن عربی جست. کلمه «خیال» از ریشه «خیل» گرفته شده است که به معنی پندار، وهم، گمان و ظن است.^۱ از همین ریشه کلمه «یخیل» به معنای پنداشتن و گمان کردن در قرآن کریم هم بکار رفته است.^۲

در کلمه «خیال» به عنوان اسم، مفهوم ظن و گمان و پندار نهفته است. اصمعی از ادیبان و لغت شناسان مشهور زبان عربی، در باره معنی کلمه «خیال» چنین گفته است: «الخیال خشبة توضع فیلقی علیها الثوب للغنم اذا رءاها الذئب، ظن انه الانسان» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۲۳/۱۱) «خیال در اصل چوبی بوده است که از آن پارچه ای آویزان می شد و در استراحتگاه گوسفندان نهاده می شد تا وقتی که گرگ به قصد شکار می آمد، تصور کند انسان است و نزدیک نشود».

جوهری که از لغت شناسات معروف زبان عربی است و کتاب «الصحاح تاج الغة و صحاح العربیة» ایشان بسیار مشهور است، با بیان اندکی متفاوت همین مطلب را در باره واژه خیال آورده است: «الخیال: خشبة علیها ثوبٌ سودٌ تُنصب لطیر و البهائم فتظنه انساناً» (الجوهری، ۱۴۰۷ق) طبق بیان ابن منظور در کتاب نفیس لسان العرب، حالتی

^۱ «خیل؛ خال الشی یخال، خیلاً، خَیلةً، خالاً و خیلاً و خیلاً، متخالاً، متخیلةً و خیلولةً: ظَنه، و فی المثل - من یسمع یخُلُ «خیل؛ خال الشی یخال، خیلاً، خَیلةً، خالاً و خیلاً و خیلاً، متخالاً، متخیلةً و خیلولةً: ظَنه، و فی المثل - من یسمع یخُلُ - ای یظنّ و هو من باب ظننت و اخواتها... وخیل علیه؛ شبّه و اخال الشی؛ اشتبه» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۲۳/۱۱).

^۲ «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّتُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»^۲ «گفت: شما اول بیفکنید! در این هنگام طنابها و عصاهای آنان چنان پنداشته می شد که حرکت می کنند» یعنی در اثر سحر و جادو تماشاگران چنین می پنداشتند که طنابها و عصاهای ساحران موجودات زنده هستند و دارند حرکت می کنند.» (سوره طه، آیه ۲۰).

که پرنده شکاری سایه خود را شکار می‌پندارد و بسوی آن حمله می‌کند و ناکام می‌ماند، خیال نامیده می‌شود.

«الخیال؛ خیال الطائر یرتفع فی السماء، فینظر الی ظلّ نفسه فیری أنّه صیدٌ فینقضی علیه و لایجد شیئاً و هو خاطف ظلّه» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۲۳/۱۱)

همچنین در عربی کهن به برخی از انواع ابرها «مُخِیلَه» می‌گفتند. چون با رؤیت آن چنین ظنّ و گمان می‌رفت که باران خواهد آمد ولی نمی‌آمد. «والسحابه؛ المُخِیلَةُ التی اذا رایتها حسبتُها ماطرة» (همان) «والخیال؛ غیمٌ ینشاء یخیلُ الیک أنّه ماطرٌ» (همان). از طرف دیگر به فرد متکبر هم در عربی کهن «خِیلاء» و «الأخیل» می‌گفتند، چون فرد متکبر بزرگ نیست، در حالی که خود را بزرگ می‌پندارد. چنان که در قرآن کریم هم کلمه «مختال» از این ریشه به همین معنا بکار رفته است.^۱

همچنین به سایه هر چیز سایه دار، تصویر اشخاص یا اشیاء در آینه و به رؤیایی که فرد در خواب می‌بیند، هم در عربی خیال گفته شده است. در کتاب «التّهذیب» چنین آمده است:

«الخیال لکل شیءٍ تراه کالظل و کذلک خیال الانسان فی المرآة و خیال

المنام صورة تمثاله» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۲۳/۱۱).

«الخیال و الخیالة ما تشبه لک فی الیقظة و الحُلُم من صورة» (همان)

«الخیال؛ کل شیءٍ تراه کالظل» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۳۰۵/۴).

با توجه به مطالب نقل شده می‌توان گفت مفهوم گمان و پنداشتن در کلمه «خیال» مفهوم محوری و اساسی است و به تعبیر ارباب لغت، روح کلمه «خیال» است که در همه مشتقات آن محفوظ است. همچنین «صورت بدون ماده بودن» در همه یا اکثر کاربردهای کلمه «خیال» مشاهده می‌شود و حتی می‌توان گفت از مفاهیم محوری کلمه «خیال» است. راغب اصفهانی به این دو مفهوم محوری در کلمه خیال تأکید دارد: «خیل؛ الخیال أصله الصورة المجردة كالصورة المتصورة في المنام و فی المرآة و فی القلب بُعیدٌ غیبویة المرئی، ثم تُستعمل فی صورة کلّ أمرٍ متصورٍ و فی کلّ شخصٍ دقیقٍ یجری مجری الخیال، و التخییلُ تصویرُ خیالِ الشیء فی النَّفس و التخیلُ تصوّرُ ذلک، و خِلْتُ بمعنی ظننْتُ یقالُ اعتباراً بتصورِ خیالِ المظنون و یقالُ خیلْتُ السماء: أُبدتُ خیالاً

^۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان، آیه ۱۸).

للمطر ... و الخيلاء التَّكَبُّرُ عن تَخَيُّلِ فُضَيْلَةٍ تَرَاءَتْ لِلإِنْسَانِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مِنْهَا يُتَأَوَّلُ لَفْظُ الْخَيْلِ لِمَا قِيلَ إِنَّهُ لَا يَرُكَبُ أَحَدٌ فَرَساً إِلَّا وَجَدَ فِي نَفْسِهِ نَخْوَةً» (راغب اصفهانی، بی تا، ۳۰۵). «خیال در اصل بمعنی صورت مجرّد است. مانند صورتی که در هنگام خواب دیدن، انسان مشاهده می کند یا صورتی که در آینه نقش می بندد یا در قلب [و حافظه] انسان بعد از غیبت صاحب صورت حاصل می شود. سپس این کلمه درباره صورت هر امر متصور و در باره هر شخص لطیف و ظریفی که بمنزله خیال است [خیال و ش است] استعمال می شود. تخیل یعنی تصویر خیالی هر چیزی در نفس و تخیل عبارت است از تصور آن تصویر خیالی. فعل «خَلْتُ» بمعنی پنداشتم است که به صورت اعتباری به تصور خیال پنداری گفته می شود. گفته می شود: خَيَّلْتُ السَّمَاءَ: یعنی به آسمان گمان باریدن است. به فرد متکبر خیلاء گفته می شود بسبب این که می پندارد دارای فضیلتی است. لفظ «خیل» [به معنی اسب] هم از این کلمه اخذ شده است. چون گفته شده هر شخصی اسب سوار شود، در نفس خود احساس نوعی غرور و نخوت می کند».

۱۱. خیال و تخیل از منظر روانشناسی فلسفی صدرا

یکی از مهمترین مباحث بخش مربوط به نفس در فلسفه اسلامی بحث قوای ظاهری و باطنی انسان است. از دیدگاه علم النفس فلسفی دستگاه شناخت انسان، دارای پنج قوه ظاهری و پنج قوه باطنی است که از بین آنها حداقل دو قوه در بحث خیال درگیر هستند. یکی قوه خیال و دیگری قوه متخیله..

۱۱-۱- قوه خیال (قوه مصوره)؛ نیروی ثبت و حفظ صور جزئی در انسان در علم النفس فلسفه اسلامی قوه خیال نامیده شده است. صورت های جزئی که از بیرون به ذهن آدمی وارد می شوند، در قوه خیال ثبت و ضبط می شوند و خیال در واقع خزانه و گنجینه حس مشترک است.

«قوة الخيال و يقال لها المصورة و هي قوة يحفظ بها الصورة الموجودة في

الباطن» (صدرا، ۱۴۱۰ق، ۲۱۱/۹)

۱۱-۲- قوه متخیله؛ هر شخصی تواناست که در ذهن خویش با ترکیب صور ذهنی خود، اشکال و صور نو بیافریند. مانند سر آدمی با بدن اسب، یا کوه طلایی، یا دریایی از طلای مایع و روان و... این نیروی ذهنی در علم النفس فلسفی قوه متخیله نامیده می شود... هرکسی به علم حضوری وجود چنین قوه ای را در باطن و ضمیر خود تصدیق می کند.

«اما المتخیلة فتسمى مفكرة ايضاً باعتبار استعمال الناطقة اياها في ترتيب الفكر و مقدماته فقد احتجوا على مغايرتها لسائر القوى المدركة بان الفعل و العمل غير الادراك و النظر، فان لنا أن نركب الصور المحسوسة بعضها ببعض و نفصلها بعضها عن بعض لاعلى نحو الذى شاهدناه من الخارج، كحيوان رأسه كراس الانسان و سائر بدنه كبدن فرس و له جناحان و هذا التصرف غير ثابت لسائر القوى فهو إذن لقوة أخرى» (همان، ۲۱۴).

چه خیال به معنای خزانه برخی صورت‌ها و چه خیال به معنای قوه متخیله و سازنده تصورات جدید با ترکیب و تجزیه صورت‌های مخزون، در بوجود آمدن آثار هنری نقش دارند، برای مثال ذهن خالی از هر گونه تصور نمی‌تواند آفریننده تابلوهای نقاشی باشد. بلکه پدید آمدن این آثار هنری با استفاده از صورت‌های بایگانی شده صورت می‌پذیرد. همچنین اشکال موجود در هنر مینیاتور و سایر هنرها، نشأت گرفته از قوه خیال پردازند. یا زمان و داستان‌های تخیلی با بهره جستن از این قوه بوجود می‌آیند.

۱۲. هستی‌شناسی خیال از منظر صدرالمتألهین

در هستی‌شناسی خیال مباحثی همچون مادی یا مجرد بودن قوه خیال، مادی یا مجرد بودن صورت‌های خیالی، وجود یا عدم وجود جهان منفصل خیالی (خیال منفصل یا جهان خیالی جدا از انسان)، وجود یا عدم وجود صورت‌های خیالی منفصل و در نهایت رابطه علت صوری موجود در ضمیر و صقع علت فاعلی قبل از تحقق آن در خارج و در ضمن ماده عینی با خیال و تخیل و رابطه این دو با علت فاعلی و غایی مطرح می‌شود.

صدرالمتألهین بر خلاف شیخ الرئيس معتقد است قوه خیال و صور خیالی جسمانی نیستند. ایشان ضمن بیان صریح و شفاف این مطلب، برای اثبات آن در کتب مختلف خود، برهان اقامه کرده است.

« أنك قد علمت أن القوة الخيالية و الجزء الحيواني من الانسان جوهر مجرد عن هذا البدن الحسى و الهيكل المحسوس، فهى عند تلاشى هذا القلب المركب من العناصر و اضمحلال أعضائه و آلاته باقية غير دائرة و لا يتطرق اليها فساد و لا اختلال أصلاً» (صدر، ۱۳۸۲: ۳۴۴).

«أنّ الخيال و الحفظ قوه غير جسمانيه عليه براهين قويه سبق ذكر بعضها فى مباحث العقل و المعقولات و الذى نذكر منها هاهنا أنّا قد برهنا هناك على أنّ الصور التى يشاهدها النائمون و المرورن أو نتخيلها المتخيلون امور و جوديه يمتنع أن يكون محلها جزء البدن لما بيناه ذا وضع و تلك الصور ليست من ذوات الاوضاع و لما ثبت فى

بدهاء العقول من امتناع انطباع العظيم في الصغير فإذا هي موجودة للنفس قائمة بها ضرباً آخر من القيام» (صدر، ۱۴۱۰ ق، ۸/۲۲۶).
ترتیب منطقی مطالب فوق چنین است:

۱. صورت هایی را که تخیل کنندگان تخیل می کنند یا در عالم رؤیا دیده می شوند، امور وجودی هستند که محال است محل آنها جزیی از بدن باشد.
۲. چون بدن دارای وضع است، اما این صورتها دارای وضع نیستند.
۳. همچنین عقل بدیهی حکم می کند به امتناع انطباع عظیم در صغیر.
۴. بنابراین صور خیالی برای نفس موجود هستند و به نحو دیگری قائم به نفس هستند. غیر از قیام حال به محل بلکه به نحو اتحاد متخیل با متخیل که از فروعات نظریه اتحاد عاقل و معقول است]

از منظر صدرالمتهلین هم صورتهای خیالی و هم قوه خیال، مادی و جسمانی نیستند. بلکه غیر مادی هستند و با نفس متحدند. بنابراین به سیاق اتحاد عقل و عاقل و معقول، متخیل و متخیل هم متحدند. چنانچه حاس و محسوس هم با هم اتحاد دارند. به عقیده صدرالمتهلین تجرد صور خیالی کامل تر از تجرد صور حسی است.^۱

۱۳. عالم خیال منفصل

شیخ اشراق و صدر المتهلین معتقد به وجود عالم خیال منفصل یعنی بیرون از نفس آدمی هستند که از جمله عوالم هستی و مراتب هستی است. این جهان گاهی «عالم خیال» گاهی «عالم برزخ» گاهی «عالم مثال» نامیده می شود. این تفسیر و دیدگاه حکمای متاله به ویژه ریشه در افکار و آثار ابن عربی و سایر عرفا دارد. برای ارائه تصویر مناسب از این دیدگاه، می بایست ابتدا به منشأ این تفکر یعنی منظر عرفا به ویژه دیدگاه ابن عربی درباره عالم خیال منفصل، نگاهی داشته باشیم.

برخلاف تلقی رایج، از منظر ابن عربی، عارف نامدار جهان اسلام، قوه خیال اشیایی را در ذهن حاضر می کند، که در جهان مادی حضور ندارند. این حضور امری موهوم نیست. به عبارت دیگر ذهن اشیایی را نمی بیند که در هیچ عرصه و مرتبه ای از عالم هستی وجود نداشته باشند. در حقیقت تخیل یعنی ادراک و شهود اموری که در جهانی بالاتر و

^۱ «و لا شبهة فی أن فعل التخیل أفضل من فعل الحس و فعل الحس أفضل من فعل الطبیعة فإن قوه الخیال ینال صوره ما بعشقه مجردة عن هذا العالم الظلمانی صافیة عن کدوراتها آمنه عن الفساد و العدم ما دام یحفظها الخیال و یلتفت إلیها» (صدر، ۱۴۱۰ ق، ۷/۱۶۶).

والا تر از جهان مادی و محسوس قرار دارند. این مرتبه از هستی عالم مثال یا ملکوت خوانده می‌شود.

توضیح این‌که عرفا سلسله مراتب وجود را پنج مرتبه می‌دانند که طبق اصطلاح خاصی که ابن عربی وضع کرده است، هر مرتبه را «حضرت» می‌نامند و پنج مرتبه را حضرات خمس الهیه می‌نامند (ابن عربی، فتوحات، بی تا، ۴۲/۲). این مراتب یا حضرات عبارتند از:

۱. عالم مُلک یا جهان مادی و جسمانی

۲. عالم ملکوت یا جهان برزخ یا مثال (عالم خیال)

۳. عالم جبروت یا فرشتگان مقرب

۴. عالم لاهوت یا عالم اسما و صفات الهی

۵. عالم هاهوت یا غیب الغیوب ذات باری تعالی

در میان این مراتب و عوالم، مرتبه جبروت و آنچه ما فوق آن است، خالی و عاری از هر گونه شکل، صورت و مظاهر صوری است، در حالی که ملکوت یا همان عالم خیال و مثال، دارای صورت است، اما ماده ندارد. به همین جهت نیز این عالم را عالم صور معلقه می‌نامند. یعنی جهانی که صورت با ماده المواد (هیولا به معنای مصطلح در حکمت مشاء) ترکیب نشده است.

پس عالم مثال در نزد حکمای اشراقی دارای ماده و جسم لطیف است که همان جسم رستاخیز است و تمام اشکال و صور برزخی اعم از صور بهشتی و دوزخی متعلق به همین عالم هستند و دارای جسم لطیف‌اند. این عالم دارای حرکت، مکان و زمان خاص خود می‌باشد. همچنین دارای اجسام، رنگها و اشکالی است واقعی غیر از اجسام این خاکی. این عالم (عالم مثال یا خیال) مرتبه صوری بهشت است و مأوای اصل صور، اشکال، رنگها و بوهای مطبوع موجود در این عالم مادی (جهان طبیعت) است که به حیات انسانی در این جهان لذت می‌بخشند. چون آنچه در عالم محسوس موجب لذت، شادی و سرور می‌شود، تذکری از تجربه لذایذ و شادی‌های بهشتی است که خاطره آن در اعماق روح انسان همیشه باقی است و مهر آن هیچگاه از لوح نفس آدمی پاک نمی‌شود (همان، ۱۳).

به عقیده ابن عربی انسان در دو حالت به حضرت خیال منفصل راه می‌یابد بیداری و خواب، حالت خواب آن است که همه مردم آن را تجربه می‌کنند و از آن طریق وارد

حضرت خیال می شوند... اما خواص مردم در بیداری نیز می‌توانند با حضرت خیال ارتباط یابند» (حکمت، ۱۳۸۵: ۷۸).

۱۴. عالم خیال منفصل از منظر صدر المتألهین

صدر المتألهین به وجود عالم مثال و عالم خیال منفصل اعتقاد دارد. حداقل سه عامل در شکل‌گیری این عقیده صدر المتألهین نقش داشته است: (۱) نظریه حکمای باستان (۲) دیدگاه عرفا دالّ بر وجود عالم خیال یا حضرت خیال (۳) تضاهی و مشابهت دو عالم، یعنی مشابهت عالم اصغر یا انسان و عالم اکبر یا جهان بیرون از انسان.

«...یکون فی صقع آخر و هو عالم المثال و الخيال المنفصل لكونه غير مادی تشبيها بالخيال المتصل و هذا مذهب الحكماء الأقدمين كأفلاطون و سقراط و فيثاغورس و أنبأذقلس و أغاثاديمون و هرمس و غيرهم من المتألهين و جميع السلاک من الأمم المختلفين فإنهم قالوا العالم عالمان العالم العقلي المنقسم إلى عالم الربوبية و عالم العقول و عالم الصور المنقسم إلى الصور الحسية و الصور الشبعية و من هاهنا يعلم أن الصور الشبعية ليست مثل أفلاطون لأن هؤلاء العظماء كما يقولون بهذه الصور يقولون بالمثل الأفلاطونية و هي نورية عظيمة ثابتة في عالم الأنوار العقلية و هذه مثل معلقة في عالم الأشباح المجردة بعضها ظلمانية هي جهنم الأشقياء و بعضها مستنيرة يتنعم بها السعداء من المتوسطين و أصحاب اليمين و أما السابقون المقربون فهم يرتقون إلى الدرجة العليا عند الأنوار الإلهية و المثل الربانية... اعلم أنا ممّن نؤمن بوجود هذا العالم، على الوجه الذي ذكر، لكن المخالفة بيننا و بين ما قرره صاحب الإشراف بوجه» (صدر، ۱۳۸۲، ب، ۱۳۷، ۱۴۱۰: ق، ۱۳۸۷، ۳۰۷/۱: ۲۴۵).

«فبالحقيقة الادراك ثلاثة أنواع كما إنّ العوالم ثلاثة ... و الصورة الخيالية منتزعة نزاعاً متوسطاً و لهذا تكون في عالم بين العالمين عالم المحسوسات و عالم المعقولات» (صدر، ۱۴۱۰، ق، ۳۶۲/۳).

«در این شکی نیست که آنچه نفس با قوه خیال خود تصوّر می‌کند و با چشم خیالی خود می‌بیند، وجود دارد. اما نه در این جهان مادی و آلا هر فردی که از حواسّ سالمی بهره مند است آنها را می‌دید بلکه در جهانی غایب از این حواس ظاهری» (صدر، ۱۳۸۲: ۳۴۵).

بنظر صدرالمتألهین برخی صورتها که در عالم رؤیا دیده می شوند، منشأ آنها عالم خیال منفصل است.

«فالصور التي يراها الناظمون في عموم اوقات نومهم، ليست هي بعينها موجودة في المواد الخارجية و ليست حاصله أيضاً في القوى المنطبعة الدماغية، لامتناع انطباع العظيم في الصغير، على أنها يراها الأنسان منفصلة عن ذاته مباينة لها؛ كالسما و الأرض و الأشجار و غيرها بل في عالم آخر غفل عنه أكثر العلما» (صدر، ۱۳۸۰: ۴۷۳).

به عقیده صدرالمتألهین مکاشفات اهل کشف و شهود هم در واقع نوعی اتصال یافتن با عالم خیال منفصل است.^۱ کمال قوه متخیله به این است که حتی در حال بیداری بتواند با عالم خیال منفصل رابطه برقرار کند و صور آن جهانی را در حین بیداری مشاهده کند.

«کمال القوه المتخیله و هو کونها بحيث يشاهد في اليقظة عالم الغيب ... فيشاهد الصور الجميلة و الأصوات الحسنه المنظومه على الوجه الجزئي» (همان، ۶۰۶).

بنابراین صدرالمتألهین به وجود عالم خیال منفصل اعتقاد و یقین دارد. بین خیال متصل یعنی قوه خیال موجود در انسان و این عالم بسته به میزان تکامل نفس می تواند رابطه برقرار شود. انسانهای عادی در حال رؤیا و انسانهای کمال یافته در حالت بیداری و با مکاشفه می توانند صور موجود در این عالم را مشاهده کنند. هنگامی که افراد این مشاهدات را (چه در رؤیا و چه در مکاشفات) در قالبی از قالب های هنری بریزند، عالم هنر با عالم خیال منفصل اتصال برقرار می کند.

۱۵. نتیجه

۱. طبق یافته های این پژوهش صدرالمتألهین بیشتر از دیگر فلاسفه اسلامی و حتی می توان ادعا کرد به لحاظ تنوع و تکثر منشاءهای ذکر شده در آثار ایشان برای هنر، بیشتر از فلاسفه غربی به بحث منشاء هنر پرداخته است. بیشتر دیدگاه های صدر در این زمینه در جلد هفتم اسفار منعکس شده است. هرچند در مقام تبیین، عرضه و انعکاس به

^۱ « و الحق عندنا أن الامور التي تتراءى لأرباب الشهود و أصحاب الكشف ، الكلام فيها غير مسلم لتوابع المعلم الاوّل و من يحدو حدوهم لأنهم غفلوا عن عالمين عظيمين و لم يدخلوا في بحوثهم و أنظارهم ؛ هما عالم المثل الأفلاطونية التي هي جنّة المقربين و عالم الأشباح التي منقسمة الى الجنّة السعداء و جحيم الاشقياء ، كلّ منها على طبقات متفاوتة كلها موجودة في الخارج و انما غفلوا عنها لأنه لم يسلك أحد منهم سبيل القدس و لا اشتغلوا بالرياضة و التنزيه» (صدر، ۱۳۸۰: ۴۷۳).

دوست‌داران حکمت در جهان و حتی در داخل کشور، پژوهش اساسی، قابل اعتنا، در این زمینه ارائه نشده است و از این نظر دیدگاه‌های صدرا دچار غربتی آزار دهنده هستند.

۲. اولین منشاء هنر از نظر صدرا خلیفه بودن انسان برای خداوند متعال است. روح انسان خدایی است و انسان در حد ظرفیت خود می‌تواند به صفات الهی متصف شود و مظهر آن اسماء و صفات گردد. از جمله این صفات، صفت خالقیت، احسن الخالقیت و مصوریت است. این سه صفت الهی منشاء هنر و آفرینش هنری در بشر است.

۳. اختیار و انتخاب در عوالم دیگر پیش از نشئه دنیا دیگر منشاء هنر از منظر صدرا است. طبق برداشت و تفسیر او از متون روایی، هنرها و دیگر فنون و صنایع در عوالم پیشین به انسانها عرضه شده است و هر فردی فن و هنری را برگزیده است که همان گرایش انتخاب شده، به صورت استعداد و علاقه در دنیا ظهور می‌کند و بالفعل می‌شود.

۴. از منظر صدرا الهام از ناحیه غیب و مبادی عالیه دیگر منشاء هنر است. چنان‌که در باب شعر مشهور است اشعار متعالی و حتی اشعار متعارف به ذهن و ضمیر شاعر الهام می‌شوند.

۵. از نظر صدرا گرایش‌های غریزی بخصوص سه گرایش (۱) میل به عرضه و نمایش آثار و خلاقیت‌ها (۲) میل به اتمام و اکمال آثار و خلاقیت‌ها (۳) میل به تزیین و زیباسازی آثار و آفرینش‌ها از جمله مبادی و منشاء‌های آثار هنری هستند.

۶. عقول متعالیه مجرده، ارباب الانواع، روح القدس، روح اعظم، عنقا و طائر قدسی دیگر مبادی و منشاء‌های پیدایش هنر در انسانها هستند.

۷. طبق فلسفه صدرا خیال منشاء قریب همه هنرهاست. رد پای خیال در همه آثار هنری قابل رصد است. طبق علم النفس فلسفی صدرا المتألهین دو قوه خیال و متخیله نقش اساسی در همه آثار هنری ایفا می‌کنند. صدار خیال را امری مجرد می‌داند و به وجود عالم خیال منفصل اعتقاد راسخ دارد.

منابع

- ابن سینا (۱۳۶۳). شفا، تهران: انتشارات ناصر خسرو،
 ابن عربی، محیی‌الدین (بی‌تا)، الفتوحات مکیه، الفتوحات المکیه، بیروت: دار الصادر،
 ابن منظور (۱۴۰۸ ه.ق.). لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
 حکمت، نصرالله (۱۳۸۵). متافیزیک خیال، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.

الجوهري، اسماعيل بن حماد (۱۴۰۷ ه.ق.)، تاج اللغة و صحاح العربيّة، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين.

راغب اصفهانی (بی تا)، ابوالفرج المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، بیروت: دارالمعرفة.
شیرازی، صدرالدین محمد (۱۴۱۰ ه.ق.)، اسفار (الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه) ج ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۹، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

_____ (۱۴۱۱ ه.ق.)، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار.

_____ (۱۳۸۰)، المبدأ و المعاد، تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

_____ (۱۳۷۸)، سه رساله فلسفی، تحقیق: جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

_____ (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه، تصحیح: جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

_____ (۱۳۸۲)، شرح و تعلیقات بر الهیات شفاء، تحقیق: نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت
صدرا.

_____ (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجهوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی.

_____ (۱۴۰۹ ه.ق.)، کتاب العین، قم: دار الهجرة.